

گزارشی از:

سفر هیأت علمی ایران

به هامبورگ آلمان

میزگرد (علمی-فرهنگی)

آقای دکتر محقق:

در مورد آنچه که تحت عنوان حقوق بشر جناب پرفسور لوف مطرح فرمودند، باید عرض کنیم که ما معتقدیم که آزادی برای بشریکی آزادی قبل از انتخاب عقیده است و یک نوع آزادیهایی در داخل عقیده، یعنی بعد از پذیرفتن یک عقیده ای می تواند مطرح باشد. ما معتقدیم که انسان همان طوری که جناب آقای دکتر سروش اشاره کردند، قبل از پذیرفتن عقیده اسلامی کاملاً آزاد است که آن را بپذیرد یا نپذیرد. این نص قرآن مجید است که «لا إكراه فی الدین»، یعنی هیچ نوع اکراه و اجبار برای پذیرفتن عقیده وجود ندارد. هر انسانی آزاد است که دین اسلام را بپذیرد یا خیر. این یک واقعیت است. چون تصدیق می فرمائید که دین یک امر قلبی است، هیچگاه نمی توان یک امر قلبی را بزور بر کسی تحمیل نمود. از نظر اعتقادات اسلامی چنین است که هیچ نوع اجباری برای پذیرفتن وجود ندارد اما پس از اینکه کسی وارد این عقیده شد و ایمان به ایدئولوژی اسلامی و اعتقاد به اسلام پیدا کرد، به معنای این است که وارد امت

اسلامی شده است.

کسی که سرسپرد و ایمان آورد به مذهب اسلام، به معنای پذیرفتن این مرامنامه اسلامی است، یعنی به این معنا است که مطالعه و بررسی کافی نموده است این برای او یک نوع محدودیتهایی می آورد که این محدودیتها را با اختیار خویش پذیرفته و بر او تحمیل نکرده اند. پس از پیوستن به امت اسلامی (امتی که به معنای یک شکل مخروطی شکل باید تصور کرد که در رأس آن خدا قرار گرفته و یک سلسله محدودیتهایی طبعاً وجود دارد که از نظر اعتقادات اسلامی با آزادی امیال شخصی، انسانها نمی توانند به سعادت ابدی و کمال نهایی واصل شوند. بنابراین خلاصه کلام اینست که بشر تا قبل از انتخاب عقیده، آزادی مطلق دارد و پس از انتخاب عقیده و گرویدن به امت اسلامی محدودیتهایی در چارچوب مرامنامه اسلامی برایش پیش می آید که با دست خود انتخاب کرده است. اما راجع به مسائل دیگری در حقوق بشر، باز در بخشهای بعدی، مذاکره خواهیم کرد.

آقای دکتر رایسنر

من می خواستم کاملاً مختصر و کوتاه به فرمایشات آقای دکتر سروش برگردم زیرا در این رابطه مطلبی را به طور کامل متوجه نشدم.

سؤال اصلی من این بود که چه مقامی با توجه به برخی از ملاکهای سنجش این حق را دارد که معین کند کدام شخص به خدا نزدیکتر است؟ دانستن این مطلب برای من بسیار جالب است.

آقای دکتر پترسن:

من هم سؤالی دارم که آن نیز در جهت مشابه سؤال فوق می باشد. فقط من آن را به صورت ساده تر و ناپخته تر مطرح می کنم. آقایان دکتر سروش و دکتر محقق اظهار نمودند که انسان در ایران تصمیم می گیرد که اسلام را بپذیرد یا نپذیرد و در این مسیر هیچ اجباری بکار برده نمی شود و هیچ اجباری برای پذیرفتن اسلام در بین نیست ولی اگر شخص بکار آن را پذیرفت باید آن

را بقمهد و مجبور است که خود را با قوانین آن وفق بدهد. حال سؤال شکل نگرفته و نابخسته من این است که اگر امروز در ایران کودکی متولد شود، یعنی فرزند یک مسلمان که در ایران زندگی می کند، از چه زمانی او تصمیم می گیرد؟ اگر او این تصمیم را نگرفت که اسلام را بپذیرد (من اینطور متوجه شدم که آقای محقق فرمودند) سهم کاملی در حقوق ملت اسلامی ندارد. این یک نتیجه بسیار ناگوار است. وقتی که یک نفر در یک جامعه ای زندگی می کند تصمیم به گرویدن به اسلام را اخذ ننموده باشد «خارج از محدوده بهره برداری از حقوق و دور از تعلق خاطر به همسایگانش بوده و به خانواده اش اینگونه فشار بزرگی وارد می گردد»، که من پذیرش مکتب اسلام را در این شرایط اجبار مسلم می بینم. برای این سؤال خود خیلی مایل بودم جوابی دریافت نمایم.

آقای دکتر محقق:

من از سخن جناب پروفیسور چنین فهمیدم که اگر کسی که به اسلام نگرود، اعتقادات اسلامی را پیدا نکند و مؤمن به اسلام نشود، آیا می تواند در یک جامعه اسلامی زیست کند یا خیر؟ پاسخ این است که آری از نظر اعتقادات اسلامی. اگر کسی هر چه کاوش کرد، نتوانست دلیل منطقی برای معتقادات اسلامی بیابد کاملاً می تواند به عنوان یک فرد از افراد کشور اسلامی در جامعه اسلامی زیست کند اما عضو رسمی آن است به عنوان یک عضو رسمی نیست. (بلکه یک سری حقوقی که در قوانین اسلامی وجود دارد. یک سری روابط حقوقی منظمی برای شخص وجود دارد که حالا اگر قرار شد که من عرض کنم که آن حقوق چیست. در جای خود عرض می کنم) اما فعلاً پاسخ به سؤال جناب استاد این است که: بله هیچ مشکلی برای زیستن او وجود ندارد.

آقای دکتر سروش:

در پاسخ دکتر رایسنر، باید عرض کنم

که من به درستی نمی دانم که ایشان چرا این سؤال را کردند. شاید باز مشکلات ترجمه این را باعث شده است. من بر این امر تأکید کردم که گرچه مردم متفاوتند نزد خداوند، اما این تفاوت تأثیری در حقوق سیاسی ندارد. لذا ضرورت ندارد که ما بدانیم چه کسی به خدا نزدیکتر است و چه کسی دورتر، اما در پاسخ ایشان هم عرض می کنم. از نظر دینی ماد استانی داریم که وقتی پیغمبر اسلام کسی را دفن می کردند (به خاک می سپردند) مادر متوفی حاضر بود و به پسر خودش گفت: «تو مرد سعادت مندی هستی که پیغمبر خدا ترا به دست خود به خاک می سپارد». پیغمبر به مادر آن پسر اعتراض کردند و گفتند: «من که پیامبر نمی دانم که چه سرنوشتی خواهم دانست و نزد خدا از چه مقامی برخوردارم. نوجگونه به پسر ت این امید را می دهی که حتماً نزد خداوند مقام بلندی دارد». پس پاسخ ما این است که اولاً چنین چیزی قابل دانستن و کشف نیست. ثانیاً به فرض که قابل دانستن و کشف باشد. مبنای حقوق سیاسی قرار نمی گیرد. یعنی کسی که بسیار هم پیش خداوند بلند مقام است. از نظر حقوق سیاسی با آن کسی که گناهکار است. یکسان است مگر اینکه به آن گناهکار بخواهند مجازات و کیفر حرم خودش را بدهند که آن بحث دیگری است.

آقای دکتر محقق:

بیان بنده هم فکرمی کنم که نظیر همان مطلب باشد. برای این جهت که بنده عرض کردم هر فردی آزاد است برای انتخاب عقیده ای که می خواهد بپذیرد و هیچ کس را مجبور نمی کند به اینکه کجا زیست کند تا چه عقیده ای را بپذیرد. بنابراین این سؤالی که مطرح فرمودید. پاسخش روشن است. اینکه کجا زیست کند تا شرایط آزادی برای او وجود داشته باشد، برای تحقیق درباره عقیده، این امر دست خود اوست. بنابراین فردی که با کمال آزادی منطقه ای را انتخاب کرده است که در آن منطقه بتواند در مورد عقیده ای تحقیق

بکند، آنگاه که آن عقیده را بپذیرفت، ما می گوئیم با آزادی پذیرفته است. این وظیفه ما نیست که انسانها را در مناطق آزادی جای بدهیم تا او بتواند آزادانه انتخاب کند. خود او این وظیفه وجدانی را دارد که محیط آزادی برای تفکر انتخاب بکند. اما اگر به هر علتی نتوانست آن عقیده را انتخاب بکند. تحمیلی بر او نیست. او بدون هیچگونه مشکلی می تواند در کنار جامعه اسلامی زیست بکند و اعتقاد خودش را که نفسی اعتقادات اسلامی است، داشته باشد. و بر او تحمیلی وجود ندارد.

آقای دکتر امیر پور:

اولاً غرب چیست و ثانیاً غربزدگی چه مفهومی در نزد ملت ایران و جمهوری اسلامی دارد؟ با توجه به اینکه انقلاب اسلامی ایران ماهیت نه شرقی و نه غربی دارد و در مواضع مختلف، غربزدگی را یک آفت و یک ارزش منفی و غلط معرفی می کند، این سؤال همواره در ذهن بسیاری از محققین و مستشرقین غربی وجود دارد و بعضی تصور می کنند که معنای این حرف نفی تمدن و تکنولوژی غرب است. لذا در این زمینه بحث جالبی از دیدگاه اسلامی و بینش صاحب نظران و متفکران اسلامی مطرح گردید.

آقای دکتر سروش:

کلمه غربزدگی امروزه یک واژه شایعی در کشور ما است و این واژه پس از انقلاب ساخته نشده است، بلکه قبل از انقلاب هم به کار می رفته است.

این مفهوم در نزد مردم ما به دو معنی به کار رفته است:

الف - مفهومی که در نزد عموم مردم شایع است.

ب - مفهومی که در نزد قبلی مصطلح است.

البته کسانی که این واژه را ساخته اند، خود این مفهوم را از اندیشه های غربی گرفته اند. آن دسته قلیل که واژه غربزدگی را ساخته اند منظورشان این بود که تمدن مغرب زمین همان تاریخ مغرب زمین است و

تمدن اسلامی همان تاریخ اسلام است و معتقد بودند تمدن غربی صورت و تمدن اسلامی ماده است. این مفهوم پیچیده‌ای است که در نزد قلیلی از ایرانیان وجود داشته است.

مفهوم شایع غربزدگی بین مردم ما که مورد قبول اکثریت است و روحانیت ما آن را ارائه می‌کنند، عبارت است از «تحقیر هویت اسلامی و شرقی و نفی تمام ارزشهای پیشین و برگرفتن شخصیت تازه‌ای موافق آنچه که در تمدن مغرب زمین است.» یعنی ایرانیها بیابند نظام خانواده خود را آن طور بنا کنند که در مغرب زمین بنا می‌کنند و روابط اجتماعی خود را آن طور قرار دهند که در مغرب زمین قرار می‌دهند و چیزی را خوب و یا بد می‌دانند که مغرب زمینیان خوب یا بد بدانند. انگار که هر چه ما داشته‌ایم بد بوده و باید ترک کنیم و همه چیزمان را از نو بخواهیم و از نو بنا کنیم.

و این نکته را متذکر می‌شویم که آنچه به معنای تمدن مغرب زمین گفته می‌شود، اندیشه دینی و تفکر معنوی در آن ضعیف شده و تحت الشعاع اندیشه‌های غیردینی قرار گرفته است. ما نمی‌گوییم رگه‌هایی از تفکر معنوی در مغرب زمین امروزه جاری نیست لیکن چهره اصلی آن چهره غیردینی است. هر چند که تفکر مغرب زمین ریشه‌ها و مقدمات دینی بسیار داشته است و اغلب بنا کنندگان این تمدن، دارای تفکر معنوی بوده‌اند، اما مسیر این تفکر به آنجا انجامید که تفکر معنوی تحت الشعاع اندیشه‌های دیگر قرار گیرد. لیکن کسانی که در ظل تفکر دینی زندگی کنند پسندیده‌تر آن است که فکر معنوی غالب تمدن نباشد. این است مفهومی که مردم ما آن را نفی می‌کنند.

هیچ امتی و ملتی نمی‌تواند با نادیده گرفتن تاریخ گذشته‌اش زندگی کند و هیچ امت و ملتی نمی‌تواند با نادیده گرفتن سایر ملتها و امتهای زندگی نماید بنابراین ما در این بحث می‌گوییم:

«هویت اسلامی ما نباید در هویت دیگر ملل هضم شود.»

البته ما تفاوت تمدن ملتمان را با دیگر تمدنها هم فراموش نمی‌کنیم و این تفاوت به

معنای خصوصیت نیست. فرق است که بگوییم هویت اسلامی تفاوت دارد با هویت غربی، تا اینکه بگوییم هویت اسلامی دشمن هویت غربی است.

من یک اصطلاح را وام می‌گیرم از یک فیلسوف اتریشی به نام وینگشتاین و آن در مفهوم بازی است. «وقتی که دو گروه با هم بازی می‌کنند این دو گروه در دو طرف ایستاده‌اند و با هم متفاوتند ولی با هم دشمن نیستند. ولی آن بازی به بودن آن دو طرف متفاوت وابسته است با حذف یکی از دو طرف هیچکس نمی‌تواند پیروز شود زیرا بیرون از بازی بیروزی معنی ندارد. لذا در عین قبول تفاوت، بیروزی در حذف دو طرف بازی نیست بلکه بیروزی در به رسمیت شناختن دو طرف است، «در عین نگاه داشتن موضعهای متفاوت» تفکر ما در ارتباط با تمدنهای دیگر از این قبیل است، ما آنها را دودسته می‌کنیم و بازی می‌نماییم و در این بازی طرف مقابل را به رسمیت می‌شناسیم ولی در دل طرف مقابل هضم نمی‌شویم، لذا آن معنای منفور عبارت است از «حذف یک طرف و بودن طرف دیگر»، اما آن مفهوم نه شرقی نه غربی که مطرح شد و جزء شعارهای جمهوری اسلامی است معنایش همین است، معنایش حذف شرق و غرب از صحنه زمین نیست بلکه ما نمی‌خواهیم هویت خود را در غرب و شرق مستهلک کنیم.

متأسفانه وقتی که صحبت از تفکر دینی و معنوی می‌کنیم شاید یادآورنده گذشته‌هایی باشد که چندان مطلوب نبوده و شاید جنگهای صلیبی و رفتاری که کلیسا با دانشمندان داشته تداعی شود. غرض ما احیاء و زنده کردن آنها نیست، آنها عبرتهایی بود که بشریت آنها را آموخت و می‌آموزد.

آتا تورک فرهنگ خود را بی‌جان کرد و فرهنگ غرب را وارد کرد، موضع اسلامی ما این است که با حفظ استقلال خود به گونه‌ای برخورد نماییم تا ارزشهای مثبت غرب در فرهنگ ما هضم گردد و باعث متوقف شدن رشد ما نگردد.

خوشبختانه ما در تفکر اسلامی اینگونه

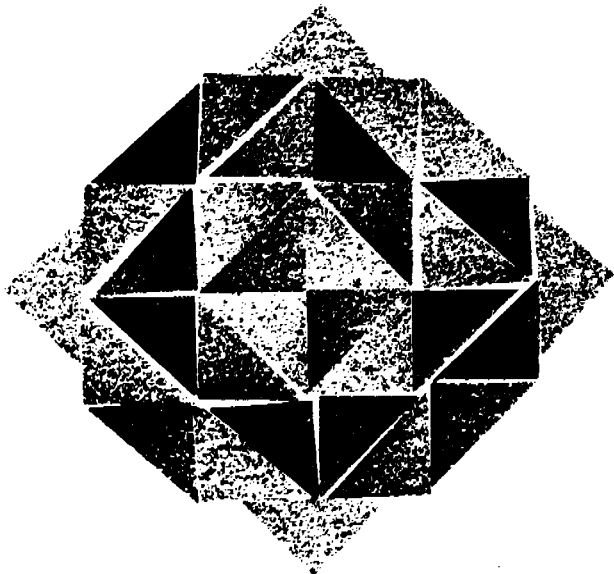
برخوردهای تند و گزرنده را نداشته‌ایم و می‌دانیم که چنین برخوردهایی وجود نخواهد داشت، مع الوصف تفاوت تفکر ما با تفکر غربی محسوس است. بنابراین برگرفتن علم و فلسفه و تکنولوژی از مغرب زمین مصداق غربزدگی نیست، بلکه غربزدگی یعنی مستهلک شدن در او و عدم توجه و تذکر نسبت به هویت اسلامی و شخصیت تاریخی خویش، این است تفکر غالب مردم ما، البته تعداد قلیلی در اندیشه‌های فلسفی خود جور دیگری فکر می‌کنند و نمی‌توان کسی را که فکری داشته باشد و به آن یقین داشته باشد، سرزنش کرد.

آقای شبستری:

جمهوری اسلامی احتیاج به علم جهان غرب و شرق دارد و این عنصر مهمی برای زندگی ماست. ما تمدن را یک واحد می‌دانیم و تکنولوژی شرق و غرب را چیز بدی نمی‌دانیم و علیه تمدن آنها مبارزه نمی‌کنیم چون مطرح شده که ایران علیه تمدن غربی است.

آقای دکتر فلاطوری:

ما اگر از غربزدگی صحبت می‌کنیم دو معنای مثبت و منفی وجود دارد و مراد از غربزدگی جنبه منفی آن است. تمام چیزهایی که جنبه غربی دارد اگر جذب شوند و در فرهنگ ما حل شوند مثبت است، والا نه. مثلاً در گذشته نیز مسلمین بعضی از علوم را از جاهای دیگر گرفته‌اند و قرآن هم می‌فرماید متفکران و عاقلان این چنین عمل می‌نمایند. امویان ساختمان سیستم اداری خود را از ایران گرفتند و جامعه اسلامی می‌تواند پدیده‌های صوری غرب را بگیرد و در ساختمان ارزشی خود آنها را هضم کند، بنابراین آنچه که بخواهد سیستم ارزشی ما را از بین ببرد، قبول نداریم. آنچه برای نظام ما مفید است برمی‌داریم و آنچه مفید نیست اقتباس نمی‌کنیم: به نظر من اینگونه گزینش و انتخاب اشکالاتی دارد، زیرا اگر شما یک چیزی را برگزینید، یک روابطی ایجاد می‌شود که نمی‌شود جلو آن را گرفت. مثلاً وقتی که شما تلفن را قبول کردند برای



روابط خانوادگی وضعیت جدیدی پیش می‌آید و همچنین سایر موارد.

آقای دکتر محقق داماد:

من از آقای فلاطوری اجازه می‌خواهم که به جای کلمه جذب از کلمه هضم استفاده شود. ما در تمدن و گرفتن نکات مثبت تمدنهای دیگر همان برخورد را داریم که فلسفه یونان داشت. فلسفه اسلامی در برخورد با فلسفه یونان همچون یک موجود زنده برخورد کرد. یک موجود زنده در برخورد با واردات بیرونی آنها را هضم می‌کند و در برخورد با آنها خود رشد می‌کند.

غرب زدگی منفی این است که انسان در برخورد با تمدن غرب همچون یک شی بیجان برخورد کند و موجود بیجان هاضمه ندارد.

ما معتقدیم که اسلام دارای یک تمدن مستقل و زنده است و سعی دارد که در برخورد با تمدنهای بیگانه و اجنبی از خود، بدون هیچگونه موضعی گیری خصمانه ارزشهای آن را در خود به گونه‌ای هضم کند که در سایه آن خود رشد نماید، همان طور که فلسفه اسلامی در برخورد با فلسفه یونان اینگونه عمل کرد.

آقای دکتر سروش:

گفته شد اگر ما آراء مغرب زمینیان را بگیریم همراه آن باره‌ای روابط وارد فرهنگ ما خواهد شد. این حرف درست و غیر قابل انکار است، لیکن نکته‌ای که باید متذکر شوم این است که معمولاً تصور می‌رود که ما علم و فلسفه و تکنولوژی غربی را در ظرف خالی می‌ریزیم، در حالی که ما آنچه را می‌گیریم با هم ترکیب می‌شوند.

من بر کلمه ترکیب و درهم رفتن افقها خیلی تأکید می‌کنم. مسئله غرب زدگی این است که در یک ظرف چیزی نباشد و هر چه از غرب می‌آید حاکم شود. ولی در مورد ما اینطور نیست و اندیشه‌ها و تکنولوژی و آنچه به آن نظر مثبت داریم در ظرف خالی ریخته نمی‌شود، بلکه در اینجا ترکیبی صورت می‌گیرد و حاصل ترکیب همیشه تابع دو ظرف ترکیب است و هر طرف که قوی‌تر است حاصل ترکیب به سوی آن متمایل است، لذا تمام حرف ما این است که گیرندگان دیگر باید چندان در تقویت خود بکوشند که محصول ترکیب به طرفی متمایل شود که مطلوب آنها است. این اصلاً به معنای این نیست که ما از لوازم و عواقب برگرفتن تمدن دیگری اطلاع باشیم و یا هوس کنیم که وقتی چیزی را می‌گیریم

لوازم و پیامدهای آن را نیاوریم، اینجا به بسند و ناپسند کسی مربوط نیست و این هوسها تعیین کننده واقعیت نیست. بنابراین در برخورد با تمدنها چیزی به نام ترکیب صورت می‌گیرد و هر کدام اقوی و قوی‌تر باشد حاصل ترکیب به آن طرف خواهد غلبید.

اکنون در مغرب زمین علم و تکنولوژی جدید رونیده است و فلسفه‌های جدید متولد شده است اما نباید غفلت کنیم که علم برای گشودن گره‌هاست و تکنولوژی برای برآوردن نیازها است. ما، علم مطلق که ناظر بر حل مسئله‌ای نباشد نداریم، لذا تکنولوژی وقتی وارد تمدن اسلامی می‌شود خادم آن نیازها خواهد شد و علم جدید وقتی که وارد تمدن اسلامی می‌شود گشاینده گره‌های آنها خواهد شد. به همین دلیل می‌گوییم اگر تمدن مغرب زمین در تمدن اسلامی درآویزد، ترکیبی صورت خواهد گرفت و محصول این ترکیب چیز جدیدی خواهد بود. بنابراین تکنولوژی و علم غربی برآورنده نیازهای مغرب زمین است، اما نیازها همیشه یکسان و مشابه نیست و ما سعی داریم که تکنولوژی و علم غربی را در جهت نیازهای خودمان بکار بگیریم.

آقای موسوی بجنوردی:

آقای دکتر محقق و دکتر سروش به خوبی مکانیزم جذب دو عنصر تمدن را بیان کردند من اضافه می‌کنم که در واقع هر تمدنی (بخصوص در جمهوری اسلامی) طرحی یا تفکری یا برنامه‌ای برای جذب یکی از عناصر تمدن دیگر ندارد بلکه رشد طبیعی است که دارد طی می‌کند. تمدن اسلامی در رشد طبیعی خود با تمدنهای بین‌النهرین و ایران و روم به ویژه روم شرقی در آمیختگی پیدا کرد و مثل هر پدیده‌ای در گسترده هستی روی هم تأثیرات متقابل گذاردند و تمدن اسلامی و تمدن غرب نیز مثل هر پدیده دیگری بر همدیگر اثر متقابل داشته‌اند. در جنگهای صلیبی که چندین ده سال طول کشید تأثیری که تمدن اسلامی روی تمدن غرب گذارد، بسیار زیاد بود. ما معتقدیم که مکانیزم این تأثیر در فرهنگ و تمدن اسلامی به صورت هضم است.